



# کاتدرالِ دل را نجات دهیم

کاربرد دیگری برای نوتردام پاریس

بهروز صفدری

[www.behrouzsafdari.com](http://www.behrouzsafdari.com)

یادداشت مترجم

گاهی در ترجمه‌ها و نوشته‌هایم نام ژان ملیه و گفته‌ای از او آمده است. کشیش و فیلسوف فرانسوی (۱۷۲۹-۱۶۶۴) که نقدهایش از کلیسا و دستگاه روحانیت مسیحی بسیار رادیکال بود.

پریشب با خواندن متنی از یک کشیش دیگر فرانسوی، به یکی از دوستان نوشتم که گویا ملیه پس از چند قرن دوباره زنده شده است! این بار، و فعلاً، کشیش ما گمنام است. متنی که نوشته است، با امضای «یک کشیش روستایی در بازدید از پاریس» در واکنش به آتش‌سوزی اخیر کلیسای جامع یا کاتدرال نوتردام پاریس است.

متن را نخستین بار سایت «لندی‌متن» *lundimatin* همراه با توضیح مختصری در تاریخ ۱۶ آوریل ۲۰۱۹ منتشر کرده است.

چند ماه پیش با طلوع جنبش جلیقه‌زرها نوشتم که فرانسه به دوران غریب و بی‌سابقه‌ای از بالندگی آگاهی پا نهاده است. این متن را نیز باید با نهادن‌اش در چنین بافتاری دریافت: شورشِ شعورِ انسانی و شگفتی و شگرف‌هایش.

# کاتدرال دل را نجات دهیم

## کاربرد دیگری برای نوتردام پاریس

ترجمه به فارسی: بهروز صفدری

متن پرشوری دریافت کرده‌ایم که یک کشیش روستایی در گذرش از پاریس آن را نوشته است. او منقلب از رویداد اخیر خواستار آن است که کلیسای نوتردام پاریس به همین وضع باقی بماند، یعنی در وضعی که شعله‌های آتش سوزی آن را از دست طعمه‌جویان بیرون آورده تا سرانجام به مردم و کاربرد آزادانه‌اش توسط مردم بازگردانده شود.

برادران و خواهران،

دیروز نوتردام پاریس در آتش سوخت. مسیح در زمانه‌ی خود با بیرون راندن سوداگران از معبد نمونه و سرمشقی ارائه داده است. امروزه همه‌ی مسیحیان باید سوداگران معبدها را از معبد دل خویش بیرون برانند. وگرنه به دام دسیسه‌های مستهجن انواع سوداگران خواهند افتاد: سیاست‌بازان، متقلبان امور مالی و مالیاتی، جانماز آب‌کش‌ها، بی‌فرهنگ‌ها و علف‌های هرزی که به دنبال ریشه‌دواندن اند، گروه‌های مسبب آلودگی‌ها و منفعت‌جویان شتاب‌زده. به دستانی که گشاده و سخی نمی‌شوند مگر به میزان فخری که از این کار عایدشان می‌شود باید حقیقت این کلمات را یادآوری کرد: «. نمی‌توانید هم بنده‌ی خدا باشید، هم بنده‌ی پول» (انجیل متی باب ۶ آیه ۲۴)

تفاوت میان این زدوبندهای سوداگرانه و نمایش موقرانه‌ای که دیشب در خیابان‌های پاریس رخ داد، از زمین تا آسمان است: شورِ دیرینه‌ی آتش ما را گردِ هم آورده بود، و سکوتِ تأمل و درون‌نگری بر فراز شهر می‌چرخید، سکوتِ آتش‌گونه‌ای که مرا به یادِ خلسه‌های پاسکالی می‌انداخت، سکوتی که هیچ‌جاه و جلالی، هیچ پول‌جمع‌کردنی، هیچ اهدای پول معاف از مالیاتی، نمی‌تواند آن را بخرد. عظمتِ لحظه‌ای از زمانِ ناب را زندگی کردیم که هیچ‌کس، همین‌قدر که در این همدلی (عشای) بزرگ شرکت کرده باشد، حتا کسی که با وقاحت عکسِ سلفی می‌گرفت، نمی‌تواند از تأثیر آن کاملاً محفوظ مانده باشد.

با این حال، برادران و خواهران، حرف من با شما این است که: بازسازیِ کلیسای سنگی اضطراری‌تر از بازسازی کلیسای دل نیست. تعجب می‌کنم که همان‌هایی که هم‌نوعان‌شان را مثل اراذل از خود می‌رانند و مدام به آن‌ها می‌گویند که یک شاهی هم برای دادن به آن‌ها ندارند، ناگهان نهری از امواج طلا راه می‌اندازند وقتی پای تصویر پایتختی به میان می‌آید که پُر از خودخواهی، آزمندی، مسکن‌های خالی، و بیرون‌راندن فقیران و خارجی‌ها و سرگرمی‌های سبکسرانه است. از این جنب‌وجوش لگام‌گسیخته‌ای نیز که به محض پخش شدن خبر آنان را فراگرفت تعجب می‌کنم، حال که در برابر چنین وضعیتی داوود پادشاه بنی‌اسرائیل هفته‌ها سر و صورت خود را با خاکستر می‌پوشاند، امپراتور چین خود را سه روز پیایی به آب تطهیرکننده می‌سپرد. آیا این‌ها که بر ما حکومت می‌کنند از خود نپرسیده‌اند چه دستی بر آن‌ها ضربه زده است؟ آیا چنان مغرور اند که حتا نامتظره‌ترین فاجعه هم در نظرشان یک پیش‌نشانه نیست؟

برادران و خواهران، حقیقت این است که پادشاهی آسمان‌ها امروزه به ساکنان بیرون‌رانده‌شده از "نوتردامِ دِ لاند" نزدیک‌تر است تا به

توریست‌هایی که به‌یمنِ Airbnb صحنِ مقابلِ کلیسا را اشغال کرده‌اند. ویکتور هوگو در باره‌ی کاتدرال می‌گفت که این هنرِ اعلایی است دست‌پرورده‌ی واندال‌ها [ویران‌کارها]: بناهای شگرفِ جهان همگی در ابتدا آلودگی‌هایی بوده‌اند. مگر خودِ مسیح در یک اصطبل به دنیا نیامد؟

جهان ما از شر و از غروری ریشه‌کن‌ناشدنی در رنج است، و آن این است که نمی‌گذارد چیزی بمیرد، چیزی تغییر کند. تاریخ برای ما ضرب‌هنگِ یک بازسازی دائم را دارد. اما وصله‌پینه‌کردن‌های پیاپی فقط یک معنا دارند و آن منجمد و متوقف‌ساختنِ حرکت و جنبشِ واقعی، جلوگیری از هر گونه نوآوری و هرگونه واگردانی و تغییر آیین است. ویکتور هوگو همچنین می‌افزاید که این آکادمیسم بوده که هنر فراموش‌شده‌ی کاتدرال‌ها را کشته است. لیکن خطری که امروزه در کمین ماست دیگر خطرِ فضل‌فروش‌های لاتین‌زده و یونان‌زده نیست. خطر امروزه وخیم‌تر و تهدیدآمیزتر است. لشگری از صدابرداران و فیلم‌برداران را در خدمت خود دارد، طوفانی از فلاش‌ها و آژیرها در هیئتِ “محموله‌های ویژه” به راه می‌اندازد، قدرت‌مندان، ثروت‌مندان و اربابانِ نمایش را در توطئه‌ای ماتم‌بار گرد هم می‌آورد. منظورم رانه‌ی میخکوب‌کننده‌ی حفظ‌کردن است که روح و روان‌ها را، که بر اثر بدهتِ خیره‌کننده‌ی فاجعه در جاشک‌شان زده، فرامی‌گیرد. در مجموع، به‌هیچ‌رو هیچ‌چیز نباید به وجود آید، پیروزیِ ویوله لو دوک<sup>۲</sup>، آن پیمانکار شوم در معماریِ جعلی و بدلی، باید جاودانه بماند!

برادران و خواهران، آنچه کاتدرال پاریس، که دیروز سرانجام به ما برگردانده شد، برآستی برای ما تجسم می‌بخشد امکانِ اندیشیدن به این جهان و سکن‌گزیدن در آن است، امکانی که حکومت‌کنندگان بر ما به‌کلی

۲. Eugène Viollet-le-Duc، معماری که در قرن نوزدهم بسیاری از بناهای قرون وسطایی را در فرانسه به سبکِ خاصی بازسازی کرد، از جمله کلیسای جامع یا کاتدرال نوتردام پاریس را.

فاقد آن اند. از دیروز کاتدرال دیگر برای ما یک توده‌ی مبهم معماری نیست که گاهی در گوشه‌ی خیابان‌ها قطع می‌شود، یکی دیگر از بی‌شمار عتیقه‌های موزه‌شده‌ای که در سیاهه‌ی «میراث بشریت» ثبت می‌شود، و جز با تلفن همراه نمی‌توان از آن دیدن کرد. اگر از نمایش آتش‌سوزی قلب همه‌ی پارسی‌ها گرفت به خاطر این نبود که به ناظران ناتوان ناپودی گل سرسبد توریسم فرانسه تبدیل شده‌اند، بلکه به این خاطر بود که پارسی‌ها هرگز نه در این کاتدرال، که هر روز از کنارش می‌گذشته‌اند، سکنا کرده و نه هرگز با آن زیسته‌اند. هر دلی زمزمه می‌کرد: «خب که چه! این بنای مجلل، این خانه‌ی وانهاد از سوی خدا، این میراث اعصار که دستخوش پست‌ترین نوع بهره‌کشی از سوی غارت‌گران ملبس به کُر و فرّ یکشنبه‌ها<sup>۳</sup> بوده، اصلاً پیش از آن‌که توانسته باشد از آن ما باشد، پیش از آن‌که کوچک‌ترین توجهی به آن کرده باشیم، و اصلاً در حالی که استفاده‌ای از آن نکرده‌ایم، حالا از ما گرفته می‌شود!». چیزی که ما را از آن محروم کرده بودند و حالا طعمه‌ی شعله‌های آتش شده بود، به موضوع تأسف و خشمی مشترک تبدیل شده بود.

در حالی که خیابان‌های کوچک محله‌ی «هوشت»، پیاده‌روهای عریض پُل «تورنل» را طی می‌کردم و در میان جمعیتی که درخشش آتش‌زار متوقف‌اش کرده بود، کجکی می‌رفتم، شنیدم که صدایی گفت: «زیباست». و صدایی دیگر: «ای کاش هرگز بازسازی‌اش نکنند». تقریباً به آن‌ها حق می‌دهم. گاهی دل نیاز دارد ناهمواری بیابان را بازیابد. آیا این بنا زنده‌تر نخواهد بود اگر چوب سوخته‌شده‌ی ترانسپیت آن [محور عرضی داخل کلیسا] به عنوان کود برای رشد جوانه‌های یاس به کار رود، محله‌ی

۳. endimanché، لباس شیک و پیک، پر زرق و برق، لباس عید پوشیدن. این‌جا اما، نگاه‌داشتن کلمه‌ی dimanche، «یکشنبه» و طعنه‌ی خاص آن به اسقف‌های اعظم پر کبکبه و دبدبه در خواندن خطبه‌ی روز یکشنبه در کلیسا ضروری است.

جزیره‌واره‌ی سن لویی کم‌تر در معرض رفت‌وآمد توریست‌ها باشد، قلب‌های خشکِ سربازان ویژه‌ی نگهبانی کمی از آن دور شوند، تا آن‌گاه این اماکن شاید باز جنبه‌ای مقدس بیابند؟ که نوتردام [ بانوی ما ] بر اثر این آتش‌زار سرانجام از دستِ حرمت‌شکنان‌اش بیرون آورده شود، به تیمارِ بیماران و بینوایان پردازد، در خدمتِ شورش‌های سالم و خشم‌های کرامت‌مند قرار گیرد، خلاصه این‌که ظاهری از عدلِ خداوندی را در این جهان برقرار سازد.

ویرانه‌های کاتدرال وقتی به کاربردِ مردمی‌شان بازگردانده شوند به یادمان خواهند آورد که چیزها گذرا هستند، بر قدرت‌مداران، هر چقدر هم که فرمانروایی‌شان پرهیت یا مسخره باشد، روشن خواهند ساخت که این فرمانروایی به پایان خود رسیده است، که جهان‌شان در شعله‌های آتشی بی‌فریاد و بی‌ناله پایان خواهد گرفت، و این امحا همچون آتشی از شادمانی دل‌ها را شاد خواهد کرد.

برادران و خواهران من، اگر این کاتدرال احساس و عاطفه‌ی ما را برمی‌انگیزد از آن‌روست که به یادمان می‌آورد که اندیشه، زندگی، کار، همیشه چیزهای متمایز از یکدیگر نبوده‌اند، که زمانی بوده که ویرانه‌های ایجادشده پارکینگ‌هایی زیرزمینی، قوطی‌های الومینیوم با دوام هزاران‌ساله و روده‌های کلان‌شهرنشین‌ها نبوده‌اند. همان‌طور که ویکتور هوگو می‌گوید، شاید زمانی هوشمندیِ انسانی معماری را به سوی صنعت چاپ ترک کرده، و این یکی آن دیگری را کشته است. اما برای کسانی دیروز بلافاصله به فکر سودبردن از این فاجعه افتادند درحالی که آتش هنوز کارش را به پایان نرسانده بود، مدت‌هاست که کتاب به یک فضای پوچ تبدیل شده، هر گونه هوشمندی از میان رفته، و کتاب مقدس در خدمت یک جاه‌طلبیِ عبث قرار گرفته است. کاتدرال نیازمندِ نجاتی از نوع نجات

میراثِ ملی نیست که نجاتی "سزیف" مآبانه خواهد بود و محکوم به دریده‌شدن در چنگِ سالوس و ریای پشتیبان‌های مالی‌اش، بلکه نشان و گواهی است از این امر اضطراری که باید اندیشیدن و زیستن با امکاناتِ خاصِ خود را از نو یاد بگیریم تا از زندانِ اخبار و تصاویری که ما را از هم جدامی‌سازد بیرون آییم و قدرتِ بیانِ گرانه‌ی یک تولیدِ جمعی، دستی و پایدار را بازیابیم.

یک کشیش روستایی در بازدید از پاریس